

روایهای خط خطی یک مرد

نویسنده و تصویرگر:

مینا ستاری

میامین

تهران ۱۴۰۰

سرشناسه : ستاری، مبینا، ۱۳۸۵-

عنوان و نام پدیدآور: رویاهای خط خطی یک مرد/ نویسنده و تصویرگر مبینا ستاری.

مشخصات نشر: تهران: میامین، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۷۰ ص.: مصور .

۳۰۰۰۰۰ ریال شابک: ۳-۰۵-۷۴۲۹-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: گروه سنی: ج. د.

موضوع: داستان‌های فارسی

موضوع: Persian fiction

رده بندی دیویی: ۱۳۰

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷۲۹۱۷۱

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

عنوان کتاب: رویاهای خط خطی یک مرد

نویسنده: مبینا ستاری

تصویرگر: مبینا ستاری

ویراستار: اشرف نریمانی

ناشر: میامین

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

شابک: ۳-۰۵-۷۴۲۹-۶۲۲-۹۷۸

مقدمه نویسنده

اولین گام های نوشتن، در هفت سالگی و زمانی که هنوز خواندن و نوشتن بلد نبودم آغاز شد. روزی که مشغول بازی با اسباب بازی هایم بود و تصمیم گرفتم هر چیزی که در ذهنم از ماجرای خیالی بین اسباب بازی ها بود روی کاغذ بیاورم و پدرم را وادار کردم تمام آن را بنویسید. پس از آن پدر و مادرم متوجه شدند از این استعداد نباید به راحتی گذشت. و این گونه، با خلاصه نویسی کتاب های کوتاه و کتاب خواندن و مرا تشویق به نوشتن کردند. در هشت سالگی اولین رمانم را به نام تیفانی نوشتم و این ماجرا ادامه پیدا کرد.

سرانجام در یازده سالگی وقتی معلم انشا گفته بود یک داستان طنز بنویسیم، شخصیت آقاماشالله به ذهنم رسید و در راه بازگشت از کلاس آن را برای مادرم تعریف کردم. بعد از اینکه اولین داستان آقاماشالله را نوشتم، مادر متوجه شد این بیشتر از یک ایده معمولی است و گفت: مردم هر روز کارهای به ظاهر عادی می کنند و طنز از دل همین تصادفات روزمره بوجود می آید که ما اکثرا بی اعتنا از کنار آنها رد می شویم.

بعد از اولین داستان، مادرم دنبال سوزه های جدیدی می گشت تا مرا تشویق به نوشتن کند. من مقاومت می کردم و او همچنان دنبال موضوع های طنز آمیز بیشتری بود. پدرم هم در این مسیر

به او پیوسته بود و هر اتفاق خنده‌داری که رخ می‌داد، مادرم می‌گفت: "این می‌توانند موضوع جالبی باشد! خیلی از آدم‌ها این رفتارها را می‌کنند اما فقط یک نویسنده می‌تواند آنها را روایت کند!" نوشتن همراه با مقاومت ادامه داشت. هر روز بنویس! حتی زمانی که هیچ ایده‌ای در ذهنت نیست. فقط بنویس و به شخصیت‌ها اجازه بده داستان را پیش ببرند.

هنوز هم یادم هست که همراه مادرم ساعت‌ها مشغول بازنویسی و بازخوانی بودیم تا از تمام زوایا طنز به نظر برسد.

سرانجام تصمیم گرفتیم تا آن را در قالب کتاب منتشر کنیم. تمام آن روزها تلاش شد یک ایده معمولی و تکراری، تبدیل به ماجراهایی بدیع و طنز شود تا شاید لبخند بر چهره خوانندگان داستان بنشانند و مرا به نوشتن و ادامه این راه تشویق کند. یادگرفتم تا خوب ببینم، بشنوم و احساس کنم. چیزی که از همان ابتدا، مدیون پافشاری پدر و مادرم بودم.

نوشتن مانند بال‌های پروازی بود تا با آنها اوج بگیرم و عمیقاً به این جمله باور دارم که هیچ موفقیتی اتفاقی نیست. پشت تمام پیروزی‌ها، ساعت‌ها تلاش وجود دارد و لحظاتی که به سختی سپری می‌شوند و باعث می‌شود احساس کنیم این هدف هیچ‌گاه قرار نیست جامه حقیقت بپوشد. اما تنها راه حل ما این است که تسلیم نشویم، ادامه دهیم و از هر مانعی عبور کنیم.